

دریا دلان

من در گشت راست سحاب دیده ام  
فرما که و قنده دریا سینه ام .  
من عقوق را بریده صد رنگ دلپذیر  
با یکی سمریه تمام نشسته ام .  
در همه بار ندر سید ستاره که  
با نیتوں خوشی ز بر گشت ستام .

من شعور از

من شعور از خنده شیرین کودمان  
من نغمه را از رقص لطف زبم صبح  
آثار را از سینه پر شیر مادران  
از ادگی ز گوشه تاریک کلمه که  
بنی با من از زبان سر ربار انتظار  
نخ می آید ز زمین و شکوفائی از بهار  
بگرفته ام که دسته گلی از میان تنم  
بر برگه لوبه راه را می آید پدیدار

من با یک کوه و نغمه دریا سینه ام  
دریا دلان سمت ترک کوه دیده ام

۸ × ۸ لندن ۸۴ ۱۳